

## سرمایه داری به مثابه مذهب:

والتر بنیامین و ماکس وبر

نویسنده: میشل لووی

برگردان: ستار رحمانی

ویراستار: ایوب رحمانی

### درآمد

جستار کوتاه بنیامین با عنوان "سرمایه‌داری به‌مثابه مذهب" که در سال ۱۹۲۱ نوشته شد، تنها پس از چندین دهه از مرگ وی منتشر گردید.

هدف جستار این است که نشان دهد، سرمایه‌داری یک کیش مذهبی<sup>۱</sup> بی‌رحم و آشتی‌ناپذیر است که انسان را به "درگاه یأس و ناامیدی" می‌کشاند.

این یک سند شگفت‌انگیز است که مستقیماً بر مبنای "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری وبر" بنا نهاده شده است. اما بنیامین – تا حدودی مانند ارنست بلوخ (اسم آلمانی است) بلاخ یا اریک فروم - تحلیل "آزاد از ارزش‌گذاری"<sup>۲</sup> وبر را به جدال بی‌رحمانه علیه سرمایه‌داری تبدیل می‌کند؛ این را شاید از سوسیالیسم رمانتیک و رهایی‌بخش گوستاو لادویور الهام گرفته باشد.

مقاله‌ی حاضر به تحلیل بخشی از جستار بنیامین و رابطه‌ی آن با تزه‌های وبر و همچنین رابطه‌ی آن با سنت رمانتیک ضدسرمایه‌داری می‌پردازد.

\*\*\*

در میان نوشته‌های منتشر نشده‌ی والتر بنیامین که در سال ۱۹۸۵ انتشار یافت، جستار ناتمام "سرمایه‌داری به‌مثابه مذهب" در جلد ششم *Gesammelte Schriften*<sup>۳</sup>، یکی از جالب‌ترین و قابل توجه‌ترین‌ها است. رابطه این نوشته با شرایط کنونی جهان، شگفت‌انگیز است. جستار باتمام زیرنوشته‌ها و کتابنامه، فقط شامل چهار یا پنج صفحه است. این مطلب که به قصد انتشار نوشته نشده بود بسیار فشرده، پارادوکسیکال و بعضی اوقات رازگونه است و براحتی قابل رمزگشایی نیست. نظرات مطرح شده، کوششی است ناتمام در تفسیر که بیشتر بر فرضیات استوارند تا یقین و بخش‌های سایه‌گونه‌ای وجود دارند که قابل درک نیستند. این بخش‌ها ممکن است که به سبک کتاب مقدس یا تفسیر متون فقهی، که سعی دارند به کاوش در جزئیات و جستجو برای ردیابی رابطه و معنای هر حکمی بپردازند، خوانده شوند.

عنوان جستار مستقیماً از کتاب ارنست بلوخ به نام "توماس مونزر همچون حکیم الهی انقلاب" (۱۹۲۱) وام گرفته شده است، که در آنجا ارنست بلوخ، مذهب کالونیسم را بخاطر "از بین بردن کامل مسیحیت" و جایگزین کردن عناصر آن با مذهب جدید، "سرمایه‌داری به‌مثابه مذهب" و یا "کلیسای مامون"<sup>۴</sup> تفسیر می‌کند. ما می‌دانیم که بنیامین این کتاب را خوانده زیرا در نامه‌ای به دوست خود، جرشوم در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ به او می‌گوید: "اخیراً بلوخ طی دیدارش از اینجا، نمونه‌های چاپی و کامل "مونزر" را به من داد، و من شروع به خواندن آن کردم."

این امر نشان می‌دهد که تاریخی که جستار بنیامین به نگارش درآمده آنگونه که ویراستاران در یکی از یادداشت‌ها می‌گویند، دقیقاً "پیش از اواسط سال ۱۹۲۱" نبوده، بلکه "لااقل در اواخر ۱۹۲۱ بوده است. همچنین باید بیاد داشت که بنیامین هیچ‌وقت با نظرات دوستش در مورد خیانت کالونیست/پروتستان به روح واقعی مسیحیت، همداستان نبود<sup>۱</sup>.

جستار بنیامین به وضوح از کتاب "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری" ماکس وبر الهام گرفته است. در جستار، دوبار به کتاب وبر اشاره شده است، یک بار در متن کتاب *Gesammelt Aufsätze Religionssoziologie* (۱۹۲۲) و بار دیگر در کتاب *Die Soziallehren der christlichen kirchen und* (۱۹۱۲) اثر ارنست ترولتسج که در ارتباط با منشاء سرمایه‌داری، تزهایی مشابه تزهایی وبر را بسط داده است.

به هر صورت همانطور که مشاهده خواهیم کرد، استدلال بنیامین فراسوی وبر می‌رود و مهم‌تر از همه او حمله آتشین علیه سرمایه‌داری را جایگزین تحلیل "آزاد از ارزش‌گذاری" وبر می‌کند.

جستار با این حکم کوبنده شروع می‌کند که: "باید به سرمایه‌داری به مثابه مذهب نگریست"، سپس تزهایی وبر بدین‌گونه مورد استناد قرار می‌گیرد که شرح انتقادی را مضاعف سازد؛ "اثبات این‌که سرمایه‌داری ساختاری مذهبی دارد- یعنی نشان دادن اینکه سرمایه‌داری آن‌گونه که وبر فکر می‌کند صورت‌بندی‌ای نیست که توسط مذهب فقط مشروط شده باشد، بلکه اساساً یک پدیده مذهبی است - ما را به جهان بی‌کرانه‌ی بحث و جدل می‌کشاند". در ادامه، همین نظر تا حدی به شکل رقیق شده‌اش دوباره ظاهر می‌شود، در حقیقت این‌بار نزدیک‌تر به استدلال وبر است که می‌گوید: "مسیحیت، در دوران اصلاحات، از استقرار سرمایه‌داری حمایت نکرد، او خودش را به سرمایه‌داری تبدیل کرد". این، در همین حد، چندان از نتیجه‌گیری‌های کتاب "اخلاق پروتستان" وبر فاصله ندارد. چیزی که جدید است نظریه‌ی ماهیت کاملاً مذهبی داشتن خود سیستم سرمایه‌داری است؛ این نظریه خیلی از نظریه‌ی وبر فراتر می‌رود، اگر چه در بسیاری موارد به تحلیل‌های وی اتکاء دارد.

هر دو جنبه‌ی پاسخ بنیامین به وبر در بحث او در مورد ویژه‌گی‌های اصلی "ساختار مذهبی سرمایه‌داری" آمده است. بنیامین در این زمینه از وبر نقل قول نمی‌آورد اما بحث او از ایده‌ها و استدلال‌های جامعه‌شناس آلمانی (وبر) تغذیه می‌کند؛ او به این استدلال‌ها از لحاظ جامعه‌شناسی، سیاسی و فلسفی (و شاید الهیات‌شناسی) معنای جدید، معنایی بی‌نهایت انتقادی و رادیکال‌تر می‌بخشد بطوری که این استدلال‌ها در تضاد با تزهایی وبر در مورد سکولاریسم (دین‌جداگری - داریوش آشوری) قرار می‌گیرند.

اولین ویژه‌گی قطعی مذهب سرمایه‌داری این است که سرمایه‌داری:

*یک کیش مذهبی خالص است، شاید افراطی‌ترین کیشی که تاکنون وجود داشته است، در این کیش هر چیزی که مستقیماً به آن ربط نداشته باشد بی‌معنی است. این کیش فاقد نغم و یا الهیات معین است. از همین روست که سودمندگرایی در آن رنگ مذهبی به خود می‌گیرد.*

به بیان دیگر، پراتیک اخلاق سودمندگرایانه‌ی سرمایه‌داری - سرمایه‌گذاری‌ها، بورس‌بازی، عملیات مالی، دستکاری در معاملات ارزی، سهام و خرید و فروش کالاها - به معنای کیش مذهبی است. سرمایه‌داری نیازی به پذیرش یک رشته اصول عقاید، حکمت، یا الهیات ندارد. آنچه که به حساب می‌آید اقدامات است؛ اقداماتی که در پویایی اجتماعی خود شکل

مناسک در آیین مذهبی بخود می‌گیرند. بنیامین این مذهب سرمایه‌داری را با کیش‌های خداناباور که آنها نیز "از همان آغاز، عمل‌گرا" و بدون آرمان‌های "وراتجربی" بودند، مقایسه می‌کند که این خود تا حدی در تضاد با استدلال او در باره‌ی مسیحیت و اصلاحات پروتستان است.

اما این چه چیزی است که اجازه می‌دهد تا کسی این اعمال اقتصادی سرمایه‌داری را در یک "کیش" مذهبی مستحیل کند؟ بنیامین این را توضیح نمی‌دهد اما چند پائین‌تر کلمه‌ی "پرستش‌گر" را به کار می‌برد. ما فرض را بر این می‌گذاریم که برای او، کیش سرمایه‌داری شامل بعضی از مقدسات است که مورد پرستش هستند. برای مثال: "مقایسه بین تصاویر قدیسان در مذاهب گوناگون و اسکناس‌های کشورهای مختلف". بنابر این پول، در شکل اسکناس، می‌بایست همان نقشی را در این کیش ایفا کند که قدیسان در مذاهب "معمولی" دارند. نکته جالب این است که بنیامین در یک عبارت از کتاب *خیابان یکطرفه* (۱۹۲۸) اسکناس‌های بانکی را با "نمای معماری سردر دوزخ" مقایسه می‌کند که بیانگر "روح القدس جدیت" سرمایه‌داری<sup>۷</sup> است. همچنین به یاد آوریم که بر در و یا سردر "دوزخ" در اثر دانته، این جمله معروف نوشته شده که "بعد از ورود امیدی نیست"<sup>۸</sup>.

به قول مارکس، اینها همان کلماتی است که سرمایه‌دار برای آموزش کارگران بر سر در ورودی کارخانه، حکاکی کرده بود. همانطور که پائین‌تر مشاهده خواهیم کرد، از نظر بنیامین، یأس، حالت مذهبی جهان تحت تسلط سرمایه‌داری است اما اسکناس تنها یکی از تجلیات قدیس بسیار مهم یعنی پول در کیش سیستم سرمایه‌داری است: پول خدا است، یا بقول بنیامین، پول "پلوتو... خدای ثروت" است. در بخش کتاب‌نامه‌ی جستار به یک نمونه از حمله‌ی بی‌رحمانه، اما از سر یأس به قدرت مذهبی پول اشاره می‌شود و آن فرازی است از کتاب "فراخوان به سوسیالیسم" اثر گوستاو لندونر، نویسنده‌ی آنارشویست یهودی - آلمانی که کتاب‌اش در ۱۹۱۹ یعنی درست یک سال پیش از قتل نویسنده توسط ارتش، به دنبال شکست انقلاب، در مونیخ انتشار یافت. در صفحه یادشده در یادداشت‌های بخش کتاب‌نامه‌ی جستار، از قول لندونر چنین آمده است:

فریتز ماتنر<sup>۹</sup> در *Wörterbuch der Philosophi* نشان داد که در آغاز کلمه‌ی "خدا" *Gott* از *[Gegossene]* سرچشمه می‌گیرد، و هر دو معنای "ذوب کردن یا قالب"، "الگو"، "بت" *[Götze]* را می‌دهند.

خدا یک محصول مصنوعی ساخته‌ی انسان‌هاست، که یک جان برای خودش می‌یابد، جان انسان‌ها را بخود مجنوب کرده، و در نهایت بسیار قدرتمندتر از انسان‌ها می‌شود.

تنها "قالب" *Gegossene (cast)*، تنها "الگو" *Götze* و تنها "خدا" بی‌کی که انسان‌ها به آن جان بخشیدن پول است. پول مصنوعی و زنده است. پول، پول بیشتر و باز هم پول بیشتر تولید می‌کند، و پول تمام قدرت در جهان را دارد. چه کسی است که نبیند، حتی امروز، آن خدا هیچ چیز نیست بجز یک روح که به دست انسان‌ها هستی یافته است. روحی که تبدیل به یک چیز زنده شده است *Ding*، یک هیولا *Unding*، که هیچ معنایی *Unsinn* در زندگی ما نیافته است؟ پول ثروت نمی‌آفریند، ثروت است، خودش ثروت است؛ هیچ ثروت دیگری به غیر از پول وجود ندارد.<sup>۱۰</sup>

البته ما نمی‌دانیم بنیامین تا چه حد با استدلال لندونر هم‌داستان است، اما می‌توانیم گمان کنیم، که فراز مورد اشاره در جستار بنیامین نمونه‌ای است از آنچه که وی از "پراتیک کیش" مذهب سرمایه‌داری درک می‌کند. از دیدگاه مارکسیستی، پول یکی از تجلیات - و نه مهم‌ترین تجلی - سرمایه است، اما بنیامین در ۱۹۲۱، به سوسیالیسم رمانتیک و رهایی‌بخش گوستاو لندونر - یا جورج سورل - نزدیک تر بود تا به مارکس و انگلس. تنها بعدها یعنی در "پروژه‌ی بازارهای طاق‌دار"، "The arcades"

Project" بود که او مفاهیم مارکسیستی را برای نقد کیش-بت و اره‌گی کالا و تحلیل بازارهای طاق‌دار پاریس همچون "معبد سرمایه تجاری" به کار برد. با این وجود میان جستار ناتمام ۱۹۲۱ و کتاب باارزش و ناتمام بنیامین در سالهای ۱۹۳۰ تداوم معینی وجود دارد.

به هر رو برای بنیامین جوان، پول (طلا یا اسکناس)، ثروت و کالاها، یک مجموعه از مقدسات را تشکیل می‌دهند، اینها بت‌های مذهب سرمایه‌داری هستند که کاربردشان در دنیای سرمایه‌داری، پدیده‌ی کیش را بوجود می‌آورد که در ورای آن "هیچ-چیز معنا ندارد".

دومین خصیصه اصلی سرمایه‌داری، که عمیقاً به جوهر واقعی کیشی آن ارتباط دارد، این است که "دوره‌ی این کیش همیشگی است". سیستم سرمایه‌داری "جشن" یک کیش

است. روزهای معمولی در آن وجود ندارد، هیچ روزی نیست که تعطیل San trêve et sans merci نباشد: تعطیل به معنای بسط هول‌انگیز شکوه مقدس، بسط تنش مفرط که پرستش‌گرا را به مهار می‌کشد. بنیامین بار دیگر از "اخلاق پروتستان" ماکس وبر، رهنمود می‌گیرد، آنجا که وبر به قوانین رفتاری روشن‌مند که توسط کالوینیسیم/ پروتستانیسیم<sup>۱۱</sup> اعمال می‌شود و به کنترل کردار و ارزش‌گذاردن مذهبی بر کار حرفه‌ای در جهان - فعالیتی که بدون وقفه، مداوم و سیستماتیک به اجرا در می‌آید- تاکید می‌کند.

بنیامین ایده‌های وبر را تقریباً با همان کلمات اما بدون طنز آنها، آن‌گاه که از "تعطیلات" دائمی سخن می‌گوید، جذب می‌کند، حقیقت اما این است که سرمایه‌داران "پارساگرا" بیشتر تعطیلات کاتولیکی را متوقف کرده و آن را شکلی از بیکارگی نامیدند. بنابر این، در مذهب سرمایه‌داری، هر روز، روز گسترش "شکوه مقدس" است مانند آنچه که در آئین‌های بورس سهام یا مراسم‌های مالی صورت می‌گیرد: پرستش‌گران سرمایه‌داری آن‌گاه، با اضطراب و "تنش مفرط"، بالا و پائین رفتن ارزش سهام را دنبال می‌کنند و پراتیک‌شان هیچ‌گونه وقفه‌ای را نمی‌شناسد، آنها از صبح تا شب، از بهار تا زمستان، از گهواره تا گور بر زندگی افراد حکومت می‌کنند. همان‌گونه که بُرخاردت لیندر Burkhardt Lindner می‌گوید، جستار بنیامین، مفهوم سرمایه‌داری بعنوان یک سیستم پویا در توسعه‌ی جهانی، سرنوشت پول‌دینی که هیچکس به نظر نمی‌رسد بتواند از آن فرار کند را از و پروام می‌گیرد<sup>۱۲</sup>.

و سرانجام اینکه سومین جنبه از خصلت سرمایه‌داری به مثابه مذهب، ایجاد احساس گناه است. "سرمایه‌داری احتمالاً اولین نمونه از کیشی است که کیش کفاره پس‌دهنده نیست بلکه کیش تولید گناه است".

در این جا این پرسش پیش می‌آید که که از دیدگاه بنیامین نمونه‌ای از کیش کفاره پس‌دهنده، کیشی که در مخالفت با روح مذهبی سرمایه‌داری است، کدام خواهد بود؟ از آنجا که در جستار بنیامین، مسیحیت بعنوان جزء جدائی‌ناپذیر سرمایه‌داری در نظر گرفته می‌شود. شاید این نمونه، یهودیت باشد که تعطیلات مذهبی اصلی و معروف آن یعنی "یوم کیپور" است که معمولاً به معنای "روز بخشش"، ترجمه شده اما معنای دقیق آن "روز کفاره" است. اما این فقط یک فرضیه است و هیچ جایی در جستار بنیامین اشاره‌ای به آن نشده است.

بنیامین محکومیت مذهب سرمایه‌داری را با بحث زیر ادامه می‌دهد:

*سرمایه‌داری به این طریق، هیولوار به حرکت در می‌آید. یک وجدان هیولایی و گناهکار که کفاره پس‌دهی برایش بی معنی است خود را به جایگاه یک کیش می‌رساند، نه آنکه بخاطر این گناه کفاره پس دهد، بلکه برای آنکه گناه را عمومیت دهد، آنرا به زور به وجدان‌ها اعمال می‌کند، و مهم‌تر از همه خدا را نیز در این گناه درگیر می‌کند به گونه‌ای که خدا هم در این تاوان پس‌ندادن سهیم باشد.*

بنیامین در همین زمینه به ابهام اهریمنی کلمه schuld اشاره می‌کند که همزمان به معنی "بدهی" و "گناه" است.<sup>۱۳</sup>

می‌توان در نزد ماکس وبر نیز بحث‌های مشابه‌ای یافت که به روابط بین بدهی اقتصادی، وظایف اخلاقی و گناه مذهبی می‌پردازند: نزد یک بورژوازی "پارساگرا" هر آنچه که "او برای مقاصد شخصی‌اش هزینه می‌کند، دزدی از خدمت به جلال خدا محسوب می‌شود". بنابر این، فرد همزمان گناهکار و "مدیون" به خدا می‌شود. بعلاوه، این "نظر که فرد نسبت به ثروتی که به او داده شده است وظایفی دارد و تنها مجری سرسپرده این ثروت است... بار گران و طاقت فرسائی بر زندگی‌اش است. او می‌باید با کار خستگی‌ناپذیرش بر این ثروت بیافزاید"<sup>۱۴</sup>. این عبارت بنیامین یعنی "به زور به وجدان اعمال می‌کند" چندان از تحلیل ماکس وبر از رفتار سرمایه‌دار "پارساگرا" فاصله ندارد.

اما، من فکر می‌کنم که استدلال بنیامین اهمیتی وسیع‌تر و فراگیرتر دارد. این تنها سرمایه‌دار نیست که گناهکار و "مدیون" به سرمایه خویش است: گناه، همه را در بر می‌گیرد. فقرا نیز گناهکارند زیرا که نتوانستند پولدار شوند و "مقروض" شده‌اند: از آنجا که در نزد کالونیسست مورد اشاره‌ی وبر، کامیابی اقتصادی نشانه‌ی برگزیده بودن ورستگاری است، فقرا بوضوح جهمی هستند. "schuld" بدهی و گناه نیز به دلیل اینکه در عصر سرمایه‌داری، از نسلی به نسلی منتقل شده؛ عمومیت پیدا کرده است.

در بخش کتاب نامه‌ی جستار، بنیامین به نقل از آدام مولر فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی در قرن نوزدهم که یک محافظه‌کار رمانتیک اما شدیداً ضد سرمایه‌داری بود چنین می‌آورد:

*فلاکت اقتصادی، که در گذشته فقط... با یک نسل معین رخ می‌داد و با مرگش ناپدید می‌گشت، اکنون که همه‌ی کنش‌ها و رفتارها با طلا سنجیده می‌شود، به صورت انبوه افزون شونده‌ی قروض درآمده که روی شانه‌های نسل بعدی سنگینی می‌کند.<sup>۱۵</sup>*

خداوند خودش در این گناه تعمیم‌یافته درگیر است: اگر فقرا گناهکارند و از بخشش مستثنی شده‌اند و اگر در سرمایه‌داری، آنها محکوم به محرومیت اجتماعی شده‌اند، به این دلیل است که "اراده‌ی الهی چنین است" و یا، مطابق مشابه این حکم در مذهب سرمایه‌داری، اراده‌ی بازار چنین است. اما آیا نمی‌توانیم بگوئیم که که از نگاه فقرا و بدهکاران، - که نگاه بنیامین است - آیا این خدا و با او سرمایه‌داری است که گناهکار است؟ به هر رو خدا بطور مستقیم در فرایند مجازات عمومی همدست است.

تا اینجا ما به روشنی نقطه عزیمت ماکس وبری جستار را در تحلیل سرمایه‌داری مدرن به مثابه مذهب، که از استحاله‌ی کالونیسسم به وجود آمده، مشاهده می‌کنم اما، عبارتی در جستار وجود دارد که چنین می‌نماید که بنیامین به سرمایه‌داری ابعاد فراتاریخی می‌بخشد. نظری که نه وبر و نه مارکس با آن توافق دارند:

*سرمایه‌داری بعنوان یک انگل مسیحیت در غرب توسعه پیدا کرد - این را می‌توان نه تنها در پیوند با کالونیسسم بلکه در پیوند با دیگر جریان‌های ارتدکس مسیحیت هم نشان داد. - بنابر این، در تحلیل نهانی، تاریخ مسیحیت ضرورتاً تاریخ انگل آن، یعنی سرمایه‌داری است.*

بنیامین کوشش نمی‌کند که به دفاع از این فرضیه بپردازد اما در بخش کتابنامه‌ی جستار، او از کتاب نسبتاً ناشناخته‌ی Der Geist Burgerlich-kapitakistischen (۱۹۱۴) اسم می‌برد که نویسنده آن یقیناً برونو آرچیبولد فاجز است. در آنجا فاجز در بحث علیه وبر، بیهوده سعی دارد که ثابت کند که منشاء جهان سرمایه‌داری را می‌توان در ریاضت‌کشی سلسله مراتب صومعه‌ها و در تمرکز قدرت توسط پاپ در کلیسای قرون وسطی مشاهده کرد.<sup>۱۶</sup>

نتیجه‌ی فرایند هیولوار این زشت‌کاری عمومی سرمایه‌داری، عمومیت یافتن یأس است:

*این یأس و نومیدی که جزئی از جوهر این جنبش مذهبی، یعنی سرمایه‌داری است، می‌باید تا به آخر تداوم یابد یعنی تا آن جا که خدا بطور کامل گناه‌کار شود، تا آن جا که جهان به چنان حالتی از یأس برسد که هیچ‌کس، دیگر امیدی نداشته باشد. آنچه که از لحاظ تاریخی در سرمایه‌داری استثنایی است این است که مذهب سرمایه‌داری، مذهب رفرم نیست بلکه مذهب تباہ-کننده‌ی هستی است. یأس تا آنجا گسترش می‌یابد که به موقعیت مذهبی جهان در می‌آید و آنگاه انسان باید رستگاری خود را آرزو کند.*

بنیامین در اشاره به نیچه اضافه می‌کند که ما شاهد "گذار سیاره‌ی بشریت در مدار تنهایی مطلق‌اش به سوی خانه یأس [ Haus der Verzweiflung ] هستیم".

چرا بنیامین از نیچه با چنین ارزیابی شگفت‌آور و با این لحن شاعرانه و نجوم‌شناسانه یاد می‌کند؟ اگر یأس فقدان رادیکال هر امیدی است این نکته که به تمام معنی در عبارت "عشق به تقدیر" amor fati توسط آن فیلسوف (نیچه)، با صلابت در کتاب Ecce Homo تبلیغ می‌شود که: "دستورالعمل من برای شکوه انسان، عشق ورزیدن به تقدیر است، نخواستن اینکه هیچ‌چیز غیر از آنچه که هست باشد، نخواستن پیش‌روی، نخواستن پس‌روی، نخواستن جاودانگی است. نه فقط راضی بودن به آنچه ضروری است... بلکه عشق ورزیدن به آن است"<sup>۱۷</sup>.

نیچه البته حرفی از سرمایه‌داری نمی‌زند. این ماکس وبر نیچه‌ای است که ناگزیر بودن خصلت سرمایه‌داری را همچون سرنوشت دوران مدرن، از سر تسلیم – و نه لزوماً با عشق – می‌پذیرد. در صفحات پایانی "اخلاق پروتستان"، وبر با سرنوشت‌باوری بدبینانه‌ای می‌نویسد که سرمایه‌داری مدرن "با نیروی فوق‌العاده‌ای، شیوه‌ی زندگی تمام افرادی – نه تنها آنهایی که مستقیماً منافع اقتصادی دارند- که در آن متولد شده‌اند را تعیین می‌کند". این محدودیت با نوعی از زندان مقایسه می‌گردد که در آن افراد با منطق سیستم تولید کالایی به دام می‌افتند: "به قول باکستر، علاقه به کالاهای مادی برای قدیسان باید چون ردای سبکی باشد که هر لحظه بتوان آنرا از تن درآورد". اما سرنوشت، این ردا را تبدیل به قفسی آهنین کرد [stahjhartes Gehäuse]<sup>۱۸</sup>، ترجمه‌ها و تفسیرهای فراوانی برای اصطلاح (stahlhartes Gehäuse) وجود دارد: بعضی از محققان این اصطلاح را حجره (در یک صومعه) تعبیر می‌کنند، بعضی‌ها آنرا، صدف (shell)، همان چیزی که روی کمر حلزون است تعبیر می‌کنند. پذیرفته‌ترین فرضیه، اما، همان تشبیهی است که وبر آن را از "قفس آهنین یأس" که بون یان شاعر انگلیسی، خلق کرده بود، می‌گیرد، خانه‌ی یأس (aus der Verzweiflung)، صدف آهنین (Stallhates Gehause)، قفس آهنین یأس (iron cage despair). از وبر تا بنیامین، ما خود را بر بستر معناشناسانه‌ای می‌یابیم که در آن تلاش می‌شود منطق بی-رحمانه‌ی نظام سرمایه‌داری توضیح داده شود. اما چرا این نظام، یأس تولید می‌کند؟ جواب‌های مختلفی می‌توان به این پرسش داد:

الف) قبل از هر چیز، همانطور که ما مشاهده کرده‌ایم، سرمایه‌داری، با معرفی خود بعنوان شکل طبیعی و ضروری اقتصاد مدرن، هیچ آینده متفاوتی، هیچ راه برون‌رفتی و هیچ گزینه‌ای را بر نمی‌تابد. ویر می‌نویسد، نیروی آن (سرمایه‌داری) "جانشین‌ناپذیر" است و خود را همچون یک **سرنوشت** اجتناب‌ناپذیر می‌نمایاند.

ب) این سیستم، اکثریت عظیمی از انسانها را به "دوزخیان روی زمین"، که ناتوانی اقتصادی‌شان نشانه‌ی آن است، و آنهایی که از رحمت الهی مستثنی هستند و شامل بخشش الهی نمی‌شوند، تنزل می‌دهد. آنها خود مقصر سرنوشت خویش‌اند بدون هیچ امید رستگاری از سوی خدا. پول، خدای سرمایه‌داری، هیچ ترحمی نسبت بی‌پول‌ها ندارد...

پ) سرمایه‌داری "هستی تپا شده" است، سرمایه‌داری **شخصیت** را با **مالکیت**، ارزش‌های انسانی را با ارزش کالائی، روابط انسانی را با روابط پولی و ارزش‌های معنوی یا فرهنگی را با پول یعنی با تنها چیزی که ارزش به حساب می‌آید، جایگزین می‌کند. این استدلال در جستار غایب است، اما همین استدلال توسط سوسیال-رمانتیک‌های ضد سرمایه‌داری مانند گستاو لندوئر و جورج سورئل – همچنین در بین محافظه‌کاران مانند آدام میلر، که اسمشان توسط بنیامین در بخش کتابنامه آمده، بسط داده شده است. جالب این است که واژه *Zertrümmerung*، که توسط بنیامین بکار برده شده مشابه واژه‌ای است که در تز ششم "در مفهوم تاریخ" در توضیح ویرانی‌های ناشی از توسعه (*Trimmern*) بکار برده شده است.

ت) از آنجائی که گناه بشری – مدیون بودن بشر به سرمایه‌داری - جاودانی و در حال افزایش است، نمی‌توان امید به بخششی داشت. اگر سرمایه‌دار نمی‌خواهد که توسط رقیبانش شکست بخورد باید دائماً سرمایه‌ی خویش را رشد و بسط دهد و فقرا باید هر چه بیشتر وام بگیرند تا بدهکاری‌هایشان را پس دهند.

ج) مطابق مذهب سرمایه‌داری، تنها راه رهائی، شدت‌یابی نظام، بالندگی سرمایه و انباشت بیشتر و بیشتر کالاها است؛ اما این "راه چاره" تنها به تشدید یأس و ناامیدی منجر می‌گردد.

این فرضیه‌ها، ضد و نقیض و یا ناسازگار نیستند، اما در جستار، نشانه‌ای وجود ندارد که بتوان بر مبنای آن به نتیجه‌گیری مشخص رسید. با این حال به نظر می‌رسد بنیامین، یأس و ناامیدی به نبود راه برون‌رفت را اینگونه ربط می‌دهد:

**فقر، همانند راهبان خانه به دوش، هیچ راه برون رفت معنوی- غیرمادی – را نشان نمی‌دهد. آن شرایطی که راه برون رفت از آن اندک است، بر احساس گناه می‌افزیند. "نگرانی‌ها" بستری هستند برای این آگاهی توأم با گناه که راه برون رفتی در آن وجود ندارد. این نگرانی‌ها از آن جهت است که راه برون رفتی نه از لحاظ مادی، نه از لحاظ فردی و نه از لحاظ جمعی وجود ندارد.**

گزینش شیوه‌ی زندگی راهبان ریاضت‌کش، راه برون‌رفت نیست، زیرا آنها سلطه‌ی مذهب سرمایه‌داری را زیر سؤال نمی‌برند. رهائی به صورت فردی یک توهم است و سرمایه‌داری، راه برون‌رفت جمعی، کمونی و عمومی را بسته است. اما برای بنیامین که دشمن قسم‌خورده‌ی مذهب سرمایه‌داری است باید راه برون رفتی وجود داشته باشد. او به طور فشرده چند امکان برای "برون‌رفت از سرمایه‌داری" را بررسی و یا حداقل به آنها اشاره می‌کند:

## ۱- رفرم در مذهب سرمایه‌داری.

این کار به دلیل انحرافی بودن کامل مذهب سرمایه‌داری ناممکن است زیرا " نمی‌توان انتظار جبران مکافات، نه از خود این آیین و نه از رفرم، این مذهب را داشت - چون این رفرم مستلزم این است که خود را بر جنبه‌های معین این مذهب مستقر سازد- و نه می‌توان با آن پیمان شکنی کرد". پیمان‌شکنی راه برون‌رفت نیست، امری کاملاً شخصی است زیرا این کار مانع از آن نمی‌شود که خدایان سرمایه به اعمال سلطه خود بر جامعه ادامه ندهند. تا آنجا که به رفرم بر می‌گردد، گوستاو لاندوئر در صفحه‌ی بعد از صفحه‌ای که بنیامین در کتابنامه به آن اشاره می‌کند، چنین می‌گوید: "خدا [ پول ] آن چنان قوی و مقتدر شده است که نمی‌توان آن را با بازسازی ساده و با رفرم در اقتصاد تجاری از میان برداشت".

## ۲- نیچه و ابرانسان او.

در نگاه بنیامین، نیچه بیش از آنکه یک رقیب باشد،

*کسی بود که برای اولین بار بطور آگاهانه ابتکار برای به سرانجام رساندن مذهب سرمایه‌داری را در دستور کار خود قرار داد... تفکر ابرانسان "جهش" پیامبرگونه را نه در تغییر کیش، نه در جبران مکافات و نه در تطهیر و ندامت بلکه در شدت‌یابی (سرمایه‌داری)، می‌داند... ابرانسان، آن انسان تاریخی کامیاب شده است، بی آنکه تغییر کیش داده باشد. کسی است که با ورود بی‌اجازه به بهشت‌ها، تکامل یافته است. نیچه به انفجار این بهشت‌ها که ناشی از حدت و شدت از سوی انسان است ضربه‌ی خسارت‌باری را وارد می‌آورد. این انسان از نگاه مذهب (و حتی از نظر نیچه) گناهکار است و گناهکار باقی خواهد ماند.<sup>۱۹</sup>*

چگونه ما می‌توانیم این نقل قول نسبتاً مبهم را تفسیر کنیم؟ یک خوانش می‌تواند به شرح ذیل باشد که: ابرانسان فقط گستاخی به خدا، اراده‌ی به قدرت و توسعه‌ی پایان‌ناپذیر مذهب سرمایه‌داری را تشدید می‌کند. او گناه و ناامیدی انسانها را به چالش نمی‌گیرد، بلکه آنها را به سرنوشت خویش رها می‌کند. این فقط تلاش دیگری است توسط افرادی که خود را استثنائی می‌دانند، یا تلاشی است توسط یک نخبه‌ی اشرافی جهت فرار از حلقه‌ی آهنین مذهب سرمایه‌داری که در حقیقت و سرانجام به بازتولید مذهب سرما یهداری منتهی می‌شود. این فقط یک فرضیه است، و من باید اقرار کنم که این قسمت از نقد نیچه توسط بنیامین برای من مبهم است.

## ۳- سوسیالیسم مارکس

"از نظر مارکس، سیستم سرمایه‌داری با حفظ مناسبات درونی بنا به بهره و بهره‌ی مرکب که محصول schuld بدهی و گناه (به ابهام اهریمنی این کلمه توجه کنید) است، به سوسیالیسم می‌انجامد. در واقع در این زمان، بنیامین شناخت چندانی از کارهای مارکس نداشت. او احتمالاً انتقاد گوستاو لاندوئر از عقاید مارکس را به وام می‌گیرد: بعقیده‌ی این متفکر آنارشویست، آنچه که مارکس در پی آن است سوسیالیسم سرمایه‌داری (kapitalsozialismus) است. بطوری که "سرمایه-داری، سوسیالیسم را در اساس از درون خودش ایجاد می‌کند؛ وجه تولید سوسیالیستی از درون سرمایه‌داری، به ویژه با تمرکز تولید و اعتبار، شکوفا [entblüht] می‌شود"<sup>۲۰</sup>. اما روشن نیست چرا بنیامین، در این زمینه، به مفهوم schuld که در همان زمان به معنای "بدهی" و "گناه" است رجوع می‌کند. به هر صورت، در نزد او، سوسیالیسم مارکس در محدوده مقوله مذهب سرمایه‌داری باقی می‌ماند که راه برون‌رفت واقعی را نمایندگی نمی‌کند. همانطور که می‌دانیم بنیامین در



۱۹۲۴ بعد از خواندن کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی اثر جورج لوکاج (و البته، ملاقات با آرتور لاسر، کارگردان و هنرپیشه‌ی تئاتر شوروی) نظر خود را در این مورد بطور بنیادی تغییر می‌دهد.

۴- اریک یونگر و خروج از سرمایه‌داری یا غلبه بر "سرمایه‌داری از طریق مهاجرت" (یونگر، پولاتیک و متافیزیک، ص ۴۴) <sup>۲۱</sup>."

بنیامین منظور از کلمه مهاجرت (Wanderung) "گشت‌زدن در جنگلها نیست" - یکی از معانی متداول این کلمه - بلکه مهاجرت بطور اخص کلمه است. اصطلاح *Wanderung der Völker*، مورد استفاده اریک یونگر به معنای مهاجرت مردم است. یونگر در صفحه‌ی ۴۴ کتاب ذکر شده توسط بنیامین چنین می‌نویسد:

**فقط یک انتخاب منطقی وجود دارد بدان معنا که یا همراهی بدون اصطحاک (با سرمایه‌داری)، یا اینکه مهاجرت مردم... حمله به "سیستم سرمایه‌داری بنا به منطق، همواره محکوم به شکست است... برای انجام کاری علیه سرمایه‌داری، قبل از هر چیز لازم است که قلمرو تاثیر سرمایه‌داری را به کناری گذاشت و آن را ترک کرد. چرا که این سیستم درون خود قادر به جذب هر کنش مخالف است.** <sup>۲۲</sup>

هدف در تحلیل نهائی جایگزینی جنگ با Völkerwanderung مهاجرت است. بنیامین علاقه و گرایش زیادی به نظرات "انارشیت-متافیزیکی" اریک یونگر داشت، چنانکه اسم او را چندین بار در نام‌نگاری‌هایش با شولم (سلام به عبری) ذکر می‌کند. در هر صورت، ما نمی‌دانیم که آیا بنیامین "خروج از قلمرو سرمایه‌داری" را شیوه‌ی مؤثر برون‌رفت می‌دانست یا نه؟ جستار در این زمینه سرخی به دست ما نمی‌دهد <sup>۲۳</sup>.

۵- سوسیالیسم رهایی بخش گوستاو لندونر. به همان گونه که در *Aufruf zum Sozialismus* ارائه شده است. یک صفحه بعد از صفحه‌ای که بنیامین در جستار از آن نقل قول می‌آورد، ما استدلال پائین را می‌یابیم:

**سوسیالیسم یک برگشت [یا تغییر کیش] است؛ سوسیالیسم یک شروع جدید است؛ سوسیالیسم تجدید رابطه با طبیعت است، الهام‌گیری دوباره روان، بازیابی رابطه‌ی انسانی... سوسیالیست‌ها می‌خواهند که یک‌بار دیگر در کمون‌ها گرد هم آیند.** <sup>۲۴</sup>

واژه نامتعارف *Umkehr* مورد استفاده‌ی لندونر دقیقاً همان واژه‌ای است که بنیامین در نقد نیچه بکار می‌گیرد که ابرانسان‌اش، تغییرکیش‌دادن و توان پس‌دهی را رد می‌کند و بدون تغییر کیش به بهشت وارد می‌شود. به همین گونه او این واژه را در نقد مارکس بکار می‌گیرد که سوسیالیسم‌اش به باور بنیامین هیچ چیز نیست مگر "یک سرمایه‌داری که کیش خود را تغییر (nich umkeher) نداده است".

معنای دقیق این ترمینولوژی مرموز سیاسی-یزدان‌شناسانه یعنی *Umkehr* چه می‌تواند باشد؟ شاید کسی فرض را بر این بگذارد که سوسیالیسم لندونر - که نوعی از "کیش‌گردانی" یا "بازگشت" به طبیعت، به روابط انسانی و به زندگی کمونی را ایجاب می‌کند - دریچه‌ی گریزی است از "خانه یأس" که هستی‌اش را مدیون مذهب سرمایه‌داری است. لندونر چندان فاصله‌ای با اریک یونگر ندارد تا به این باور برسد که باید قلمرو سلطه سرمایه‌داری را ترک کرد و به ایجاد کمون‌های

سوسیالیستی در مناطق روستایی پرداخت. اما، از دیدگاه لندونر این برنامه با چشم‌انداز انقلاب سوسیالیستی تناقضی نداشت: او بلافاصله بعد از انتشار کتابش، در مقام کمیسر مردم، به جمهوری شورایی مونیخ در ۱۹۱۹ پیوست که عمری کوتاه داشت. تعهدی شجاعانه که به قیمت جان‌اش تمام شد.

در یک تفسیر جالب از مفهوم Umkehr در جستار بنیامین، نوربرت بولز این مفهوم را پاسخی به استدلال ویر، مبنی بر اجتناب‌ناپذیری سرمایه‌داری تفسیر کرده است. از نگاه بنیامین، کلمه‌ی Umkehr به معنی توقف تاریخ است، metanoia، تاوان پس‌دهی تطهیر، و... انقلاب است<sup>۲۵</sup>. البته، چون جستار به هیچ راه برون‌رفتی اشاره نمی‌کند، بنابر این، اینها در سطح فرضیات باقی می‌مانند. جستار با بیزاری و دشمنی آشکار، منطق بی‌رحمانه و "هیولایی" مذهب سرمایه‌داری را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

در نوشته‌های بنیامین از دهه ۱۹۳۰ به بعد، به ویژه در "Passageenwerk" عنوان سرمایه‌داری به مثابه مذهب، با نقد بت‌واره‌گی کالا و نقد سرمایه همچون ساختاری افسانه‌ای، جایگزین می‌شود.

نزدیکی این دو استدلال روشن است - برای مثال، ارجاع به نمادهای مذهبی سیستم سرمایه‌داری - اما تفاوتها نیز مشهودند: چارچوب نظری حالا دیگر مارکسیستی است.

به نظر می‌رسد که ناسازه‌ی ویر هم با فضای تئوریک که بعدها بنیامین ایجاد می‌کند، ناپدید می‌گردد. اما در تزه‌های "در باره مفهوم تاریخ" (1940)، ما می‌توانیم آخرین رجوع - تلویحی اما براحتی قابل تشخیص - به استدلال‌های ویری را ببینیم. بنیامین در تز یازدهم با نقد کیش کارگر صنعتی در سوسیال‌دموکراسی آلمان می‌نویسد: "با کارگران آلمانی، اخلاق سروده‌شده‌ی پروتستان کهن، رستاخیز خود را در زیر پوششی سکولاریزه شده جشن می‌گیرد"<sup>۲۶</sup>.

جستار ۱۹۲۱ بنیامین با الهام‌گیری از ویر اما با فراتر رفتن بسیار زیاد از تحلیل‌های جامعه‌شناسانه‌ی وی به مجموعه‌ی روشنفکری‌ای تعلق دارد که می‌توان آن را **خوانش ضد سرمایه‌داری ماکس ویر** نامید. به این نوع تفسیر، در اساس می‌بایست به عنوان "اختلاس" خلاقانه نگریست: نظر ویر در مورد سرمایه‌داری از ناهمخوانی معین فراتر نرفت: آمیزه - ای از علم "آزاد از ارزش"، بدبینی و تسلیم. در عوض، برخی از "پیروان" ناراضی او، استدلال‌های اخلاق پروتستان ویر را بکار بردند تا نظرات ضد سرمایه‌داری تند و تیز و الهام‌گرفته‌ای از آرمانهای سوسیال-رومانتیک به پروراندند. اولین ستاره در این مجموعه، ارنست بلوخ است. بلوخ در سالهای ۱۴-۱۹۱۲ در حلقه‌ی دوستان ویر بود که هر یکشنبه در منزل او در هیدلبرگ، همدیگر را ملاقات می‌کردند. همانطور که مشاهده کردیم این بلوخ بود که در ۱۹۲۱ در کتاب توماس مانزر عبارت "سرمایه‌داری به مثابه مذهب" را "کشف" کرد - یک فاجعه‌ی یزدان‌شناسانه که او کالوینیسیم را مسئول آن می‌شناخت<sup>۲۷</sup>. شاهده‌ی که او برای پروپا قرص کردن این اتهام بدان استناد می‌کند کسی نیست مگر ماکس ویر. بلوخ می‌نویسد در میان پیروان کالوینیسیم:

به خاطر احساس وظیفه تجریدی به کارکردن، تولید بطور منظم و بی‌رحمانه بسط می‌یابد. از آنجاکه نزد کالوین، آرمان فقر فقط در مصرف دیده می‌شود این امر به شکل‌گیری سرمایه کمک می‌کند. تعهد به پس‌انداز کردن و افزودن بر ثروت که به آن همچون یک کمیت مجرد و هدفی در خود نگریسته می‌شود، باعث توسعه می‌گردد... همان گونه که ماکس ویر بطور درخشان نشان داده است، اقتصاد سرمایه‌داری در توسعه خود از مسیحیت اولیه و نیز از جنبه‌های نسبتاً مسیحی ایدئولوژی اقتصادی قرون وسطی، کاملاً آزاد، گسسته و رها می‌شود.<sup>۲۸</sup>

در نزد ارنست بلوخ - این مارکسیست خود ویژه و مجذوب کاتولیکسیم - تحلیل "از لحاظ ارزشی بی‌طرفانه"ی ویر در باره نقش کالوینیسیم در برآمد سرمایه‌داری، به حمله بی‌رحمانه علیه سرمایه‌داری و منشاء پروتستانی آن بدل می‌شود.

همانطور که مشاهده کردیم، بنیامین بطور یقین از کتاب دوست خود، ارنست بلوخ، الهام می‌گیرد اما بدون آنکه با دمسازی او با "تردیدهای مسیحیت اولیه" و یا با "لحظه‌های مسیحی ایدئولوژی اقتصادی کالونیسم در قرون وسطی" موافق باشد. به همین گونه می‌توان در فرازهایی از تاریخ و آگاهی طبقاتی اثر لوکاچ، نقل و قول‌هایی را از وبر یافت که لوکاچ از آنها در نقد مارکسیستی خود از بی‌هویت‌سازی انسانها توسط سرمایه‌داری، استفاده می‌کند. چند سال بعد، اریک فروم، یک مارکسیست- فرویدی، در مقاله‌ای به سال ۱۹۳۲ به وبر و سومبارت استناد می‌کند تا امر مسئولیت‌داشتن کالونیسم در نابودسازی ایده‌ی حق برخورداری از شادمانی که ویژگی جوامع پیشاسرمایه‌داری بود -مانند کاتولیک قرون وسطی- و جایگزین کردن آن با هنجارهای اخلاقی بورژوایی: یعنی تعهد به کار، برخورداری و پس‌اندازکردن را مردود اعلام کند.<sup>۲۹</sup>

جستار ۱۹۲۱ بنیامین نمونه برجسته‌ای است از این زنجیره‌ی خوانش "خلاقانه" که تماماً بوسیله متفکرین سوسیالیست -رمانتیک آلمانی/یهودی انجام می‌گیرد. اینان از پژوهش جامعه‌شناسانه‌ی وبر و به ویژه از اخلاق پروتستان او همچون سلاحی برای حمله تمام عیار به نظام سرمایه‌داری، به ارزش‌ها، پراتیک و "مذهب" اش استفاده می‌کنند.<sup>۳۰</sup>

برگرفته از نشریه شماره ۱۷/۱ ماتریالیسم تاریخی

## منابع:

<sup>1</sup> (cultic religion)

<sup>2</sup> "value-free"

<sup>3</sup> بنیامین ۱۹۸۵. ترجمه انگلیسی بنیامین ۱۹۹۶. ترجمه ی جستار توسط نویسنده این مقاله صورت گرفته است.

<sup>4</sup> بلوخ 1962. در چاپ جدید کلیسای ابلیس را با کلیسای مامون [Church of Mammon] جایگزین کرد.

<sup>5</sup> ص ص ۲۱۲-۲۱۳، بنیامین A، ۱۹۶۲

<sup>6</sup> در مورد رابطه بنیامین و بلوخ در این مورد، به هماچر ۲۰۰۲ صفحات ۸۸-۸۹ مراجعه کنید.

<sup>7</sup> بنیامین ۲۰۰۱، ص. ۱۳۹.

<sup>8</sup> از مترجم



عکس بالا از دانته یک کپی از کمدهی الهی در دست، نزدیک در ورودی به دوزخ هفت جایگاه از صعود به برزخ و شهر فلورانس، در نقاشی آبرنگی روی گچ میچلینو فرسکو در بالا، مراتب بهشت را نشان می‌دهد.

Dante shown holding a copy of the *Divine Comedy*, next to the entrance to Hell, the seven terraces of Mount Purgatory and the city of Florence, with the spheres of Heaven above, in Michelino's fresco.

<sup>9</sup> فیلسوف آلمانی ( ۲۲ نومبر ۱۸۴۹ - ۲۹ جون ۱۹۲۳ ) مشهورترین کار او *Beiträge zu einer Kritik der Sprache* است. از مترجم

<sup>10</sup> لندونر ۱۹۱۹، ص. ۱۴۴

<sup>11</sup> ویر ۱۹۸۴، ص. ۱۸۰

<sup>12</sup> لیندر ۲۰۰۳، ص. ۲۰۱

<sup>13</sup> بقول بارخدت لیندر، چشم انداز تاریخی نوشته‌ی ناتمام جستار بر اساس این فرضیه بنا شده است که کسی نمی‌تواند، در سیستم مذهب سرمایه داری، "اسطوره گناه" را از بدهی اقتصادی جدا کند. نگاه کنید به لیندر ۲۰۰۳، ص. ۲۰۷

<sup>14</sup> وپر ۱۹۸۴، ص. ۱۷۷، ۱۷۸

<sup>15</sup> مولر ۱۸۱۶، ص. ۵۸

<sup>16</sup> فانچ ۱۹۱۴، ص. ۱۴-۱۸

<sup>17</sup> 35 ص، 2007 (Neitzsche) نیچه

<sup>18</sup> وپر ۱۹۸۴، ص. ۱۸۸

<sup>19</sup> بنیامین ۱۹۸۶، ص. ۱۰۲

<sup>20</sup> لندونر ۱۹۱۹، ص. ۴۲

<sup>21</sup> بنیامین ۱۹۸۶، ص. ۱۰۳

<sup>22</sup> یونجر ۱۹۸۹، ص. ۴۴

<sup>23</sup>

مطابق به باور جواچیم ون سوستن، در حالی که یونگر دنبال راه خروجی برون رفت از سرمایه داری در فضا است، بنیامین به اصطلاحات گذرای فرجام شناسانه فکر می‌کند. به ون سوستن ۲۰۰۳، ص. ۲۹۷

<sup>24</sup> لندونر ۱۹۱۹، ص. ۱۴۵

<sup>25</sup> بولذ ۲۰۰۳، ص. ۲۰۵

<sup>26</sup> بنیامین ۱۹۹۱، ص. ۲۷۴

<sup>27</sup> بلاخ ۱۹۶۲، ص. ۱۲۳

<sup>28</sup> بلاخ ۱۹۶۲، ص. ۱۱۹

<sup>29</sup> فروم ۱۹۸۰، ص. ۵۹-۷۷

<sup>30</sup> جالب خواهد بود که اگر جستار "سرمایه داری به مثابه مذهب" را با بعضی از جنبش های قدیسان آمریکای لاتین مقایسه

کنید که - بدون کمترین شناخت از جستار دوران ۱۹۲۱ - با انتقادی رادیکال از سرمایه داری به مثابه مذهب کالاپرسی در دهه‌ی ۱۹۸۰ گسترش پیدا کرد. برای مثال، بقول هوگو آسمن، روشنی مفاهیم مذهبی در ادبیات "تجارت مسیحیت" در تئوری مطلق خود را با پارادایم اقتصادی و در عبادت‌های زاهدانه-

ی مذهب سرمایه‌داری آشکار می‌کند. - برای مثال، آنهایی که توسط قدیسان نومحافظه‌کار تولید شدند - فقط وظیفه‌ی مکملی را دارد. بازار قدیسان، از مولتس تا آخرین سند بانک جهانی، سعبانه قربانی می‌گیرد: از فقرا طلب جانشان را در قربانگاه بت‌های اقتصادی می‌کند.

رجوع کنید به آسمن و هینکلارمت ۱۹۸۹. شباهتها (همچنین تفاوتها) با نظرات بنیامین بارز هستند.